

تبیین غایی در نظریه روابط بین الملل



مجتبیٰ عبدخدایی*

* استادیار گروه روابط بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی
abdkhodaei.mojtaba@gmail.com

تاریخ تصویب: ۹۳/۱/۲۸

تاریخ دریافت: ۹۲/۱۰/۲۳

فصلنامه روابط خارجی، سال ششم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۳، صص ۱۹۱-۱۵۹.

چکیده

اختلاف نگرش میان طبیعت‌گرایان و مخالفان آنان، پیدایش رهیافت‌های روش‌شناسانه متفاوت در فهم روابط و پدیده‌های اجتماعی را به ارمغان آورد و در قلمرو مطالعات روابط بین‌الملل به‌صورت خاص، این تنوع رهیافت‌ها در مناظره چهارم رخ نشان داد. با این وجود، وجه اشتراک تمامی این دیدگاه‌ها که سربرآمده از خصلت علم مدرن است، غفلت از تبیینی مبتنی بر رابطه علت فاعلی و غایی است. سؤال مطرح این است که آیا می‌توان با تبیینی بر پایه کشف رابطه این دو نوع علت به فهم مناسب‌تری از تحلیل پدیده‌ها و رفتارها در علوم اجتماعی و از جمله روابط بین‌الملل دست یافت؟ سؤال مدعای این نوشتار آن است که توجه به این پیوند، که از آن به تبیین غایی تعبیر خواهیم نمود، نوع ویژه‌ای از تبیین را رقم خواهد زد، به‌گونه‌ای که از یک سو کاستی‌های فهم تفسیری و سازه‌انگاران را جبران ساخته و سهم بسزایی در فهم و تحلیل مسایل مهم این قلمرو از جمله علل منازعه و همکاری خواهد داشت و از سوی دیگر، توجه به ابعاد تکوینی و تأملی این رابطه و تاثیر غایات در برساخت هویت بازیگران، عمق و گستردگی قواعد بازی، ساختار کنشگری، فرایند اقدام و تعیین محدودیت‌های اخلاقی و هنجاری آن به ارتقای فهم این حوزه خواهد انجامید. این مقاله با استفاده از روش برهانی به تشریح تبیین غایی پرداخته و دلالت‌های آن در مطالعات روابط بین‌الملل و تاثیر آن بر تحلیل در این حوزه مطالعاتی را بررسی می‌نماید.

واژه‌های کلیدی: تئوری روابط بین‌الملل، علت غایی، تبیین غایی، مناظرات روابط بین‌الملل، تئوری پرداز



مقدمه

دغدغه علم، کشف چیستی، چگونگی و فراتر از آن چرایی رخداد پدیده‌ها است. از این رو به دنبال تبیین علل پیدایش و فهم دلایل حوادث است. لیکن اینکه ماهیت تبیین علی چیست؟ انواع آن کدام است؟ و کدامین نوع از این ماهیت در طیف گسترده علوم اجتماعی که مربوط به رفتار نیت‌مندانه آدمی است، به کار می‌آید؟، محل بحث و گفت‌وگوی اندیشمندان بوده و تمایز میان تبیین علی و تفهیمی و تفاوت میان تبیین در علوم اجتماعی و طبیعی و در نهایت اختلاف نگرش اثبات‌گرایانه و تفسیری را شکل بخشیده است. این اختلاف نگرش به تناسب، در تحلیل مناسبات روابط بین‌الملل و رفتار بازیگران این عرصه نیز تاثیر خود را برجای گذاشته است. به گونه‌ای که برخی از ابعاد مناظره جاری، که از چالش برانگیزترین مناظرات در دوران تئوری‌پردازی این قلمرو مطالعاتی است، انعکاسی از آن کشمکش است که به درون مباحث این حوزه سرایت کرده است. با این وجود، در هر دو نگاه، توجه به سمت نوع خاصی از علل معطوف بوده و از سایر انواع علل، از جمله علت غایی و نقش آن در تبیین رفتار انسان، یعنی موضوع پژوهش در طیف وسیع علوم اجتماعی، غفلت ورزیده شده است. این نوشتار درصدد است با بهره‌گیری از نوع خاصی از تبیین علی، یعنی تبیین غایی، اهمیت حضور این تبیین و تاثیرات آن در نظریه‌پردازی، خصوصا در حوزه روابط بین‌الملل را مورد توجه قرار دهد. از این رهگذر ابتدا به بنیان تبیین غایی پرداخته و سپس دلالت‌های این نوع نگرش را در عرصه مطالعات روابط بین‌الملل به بحث می‌گذارد.





۱. بنیان تبیین غایی در علوم اجتماعی

از یک منظر هر پدیده اجتماعی دارای سه بعد است: نخست؛ علت فاعلی که از آن به کنشگر، بازیگر و یا کارگزار یاد می‌شود. دوم؛ علت غایی یا هدف و ایده‌آلی که کنشگر، اقدام را برای نیل به آن مقصود انجام می‌دهد. سوم؛ بعد اجتماعی پدیده که کنش را از سطح فعالیت فردی خارج ساخته و بستر اجتماعی را در شکل بخشی کنش موثر می‌سازد. از سوی دیگر در پدیده‌های مورد مطالعه علوم اجتماعی، آنچه انسان یا اجتماع انسانی را به‌عنوان کنشگران این عرصه به اقدام وامی‌دارد، انگیزه‌ای است که برای نیل به اهداف و ایده‌آل‌های آنان نهفته است که منجر به تحریک اراده و سپس کنش مبتنی بر آن می‌شود. از این‌رو برای فهم دلایل و کشف علل رفتار، بررسی رابطه علت غایی و سایر علل از اساسی‌ترین مؤلفه‌ها در تحلیل علوم اجتماعی به‌شمار می‌رود. شناخت رابطه غایت‌مندانه مشتمل بر پیوندی متمایز از رابطه تبیینی در معنای رایج آن است. در رابطه تبیینی رایج اعم از تبیین علی و یا تفهیمی، رابطه پدیده با علت فاعلی یا صوری و مادی مورد بررسی قرار می‌گیرد. همچنین از آنجا که برحسب رتبه، علت مقدم بر معلول است، تاکید و توجه در تبیین بر پیوند پدیده با امور متقدم است.

لیکن در تبیین غایی، با شناخت این امر که در کنش انسانی، غایت و هدف است که علت حرکت کنشگر است، برای فهم علت و چرایی تحقق یک پدیده، کیفیت رابطه کنش و کنشگر با علت غایی و یا ایده‌آل‌ها و اهداف وی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و از آنجا که در نوع فعالیت‌های انسانی، هدف، غایت و آنچه کنشگر را به اقدام تحریک نموده و به کنش وامی‌دارد، امری است که پیش روی کنشگر قرار دارد، پیوند پدیده با آنچه در پیش روی داشته و به امید نیل به آن، کنش را تحقق می‌بخشد، مورد عنایت قرار می‌گیرد. براساس این تفکر، چهارچوب معرفتی کنشگر و نظام آرمانی و ایده‌آلی که برای نیل به آن، زندگی و فعالیت خود را ترسیم کرده است، بر سطح کنش و فرایند نیل به مقصود تاثیر عمیق گذاشته و نظام رفتاری و قواعد حاکم بر آن را شکل می‌بخشد. بر این اساس، نوع سومی از تبیین مطرح می‌شود. تبیینی که پیوند میان عوامل تحقق پدیده در فرایند شکل‌گیری را با عوامل ساخت عمق و شکل پدیده در آرمان سازنده آن مورد بررسی قرار داده و نقش آن

آرمان را در چرایی پیدایش یک پدیده و چگونگی برساخت آن تحلیل می‌نماید. از این رهگذر، فهم رابطه علت غایی و علت فاعلی، تعامل یا برسازندگی متقابل و کنش و واکنش و تاثیر و تاثر آن دو بر یکدیگر در شناخت مناسبات اجتماعی حائز اهمیت است که می‌توان در چند لایه مورد مطالعه قرار داد. «کنش» انسانی، در نسبت خود با هدف، سطح و گستره خود را شکل داده و متناسب با ابعاد خود، «کنشگر» را نیز هویت می‌بخشد، منافع او را تعریف می‌کند، منطق محاسباتی او را تعیین می‌نماید و رفتار او را جهت می‌دهد. بر این اساس، علت غایی علاوه بر نقش تبیینی کنش، نوعی نقش سازنده، تأملی و انعکاسی را ایفا می‌نماید. از این رهگذر، دو نقش برای کمک گرفتن از تبیین غایی در فهم رفتار بازیگران می‌توان ترسیم کرد: نخست نقش تبیینی علت غایی و دیگر نقش تکوینی یا تأملی آن که به اختصار بدان می‌پردازیم:

حکما و فلاسفه قدیم به پیروی از فلسفه ارسطویی، علت را چهار قسم می‌دانستند: علت فاعلی، غایی، صوری و مادی. دو قسم نخست را علل وجود و دو دیگر را علل قوام پدیده ذکر می‌نمودند. نوع دوم علل ارسطویی که همان علت غایی است شامل مقاصد، اهداف و غایات علی می‌شود که حوادث بخاطر آن واقع می‌شود (الطباطبایی، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۵۹) و یا به تعبیر مناسب‌تر مطلوبیت شدیدی که برای نیل به ایده‌آل و هدف در انسان و یا جوامع انسانی بوجود آمده و محرک اراده می‌باشد، علت غایی رخداد پدیده‌هاست (مصباح یزدی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص: ۱۰۱). از منظر فلاسفه قدیم، بررسی نقش علت غایی به میزان علت فاعلی در تبیین وقوع اشیا و پدیده‌ها حائز اهمیت بود. از این رو آنچه تبیین را علمی می‌نمود، تبیین علی در معنایی بود که شامل هر چهار نوع علل ارسطویی خصوصا علل وجود می‌شد. در مقابل، بنیان علم مدرن بر این مبنا استوار شد که تبیین‌های علمی تنها به چگونگی رخداد امور پرداخته و به این موضوع که پدیده‌ها برای نیل به چه هدفی رخ می‌دهند، اعتنایی نمی‌ورزد.

بنیانگذاران علم مدرن با نگرش طبیعت‌گرایانه به علم و یکسان دیدن علوم طبیعی و علوم اجتماعی، تبیین علی را منحصر به تبیین فاعلی دانسته و نقش تبیین



غایی را نادیده انگاشتند. در این فرایند طبیعت‌گرایی^۱ صرفاً در جایگاه یک اصل روش‌شناسانه باقی نماند بلکه نوعی نگرش هستی‌شناسانه را به‌دنبال آورد که نشأت یافته از نوع نگاه خاص به آدمی و تعبیری مکانیستی از رفتار او بود و در رفتارگرایی جلوه‌گر شد. در برداشت غلیظ از این نگرش، انسان صرفاً مکانیسم زیست‌شیمیایی پیچیده همانند سایر مکانیسم‌های طبیعی است که می‌توان با کشف قوانین آن، و از طریق تعمیم‌پذیری، به پیش‌بینی نوع رفتارهای وی پرداخت. برداشتن حد فاصل میان موجود زنده مختار و با شعور، با طبیعت بیجان شیمیایی، و نگاه به آن‌دو در یک سیاق، تمام هنری بود که از سرانگشتان رفتارگرایان بیرون تراوید. کشف دی.ان.ای یعنی دستیابی به رمز ژنتیکی کنترل‌کننده روندهای زیستی، اختراع سنسور یعنی واکنش غیرغایتمندانه و غیرهدفمند که می‌تواند توجیه‌گر کنش بدون علت غایی باشد، و یا موشک‌های ردیاب که می‌تواند رفتار هدفمند از خود بروز دهد، تمامی این اختراعات جسارت این نوع نگرش را تقویت نمود و آنان را به این باور رساند که انسان نیز می‌تواند با زبان فیزیکی - شیمیایی مورد توصیف و تبیین قرارگیرد. براساس این نگاه تقلیل‌گرایانه، رفتارهای آدمی چیزی جز واکنش‌های روانشناسی نیست و روانشناسی در نهایت بازگشت به زیست‌شناسی می‌نماید، که آنهم به نوبه خود به شیمی مولکول‌های بزرگ باز می‌گردد که اتم‌هایش از قوانین فیزیک تبعیت می‌کنند. از این منظر ذهن و مغز یکسان است^(۱) و رفتار هدفمند بی‌معناست. براساس این مدل، تبیین علی منحصراً در تبیینی است که قادر است مشخص نماید اینکه پدیده تبیین‌شونده رخ داده بعلت آن است که چنین اتفاقی همواره تحت شرایط معینی رخ می‌دهد و آن شرایط الان مهیا شده است. یعنی صرفاً الگویی از روابط اشیا و پدیده‌ها آشکار می‌شود.^(۲) همچنانکه تبیین علمی نیز منحصر در تبیین علی به معنای مذکور است. علم به دنبال کنترل و پیش‌بینی پدیده‌ها است و آنچه این توانمندی را برای دانشمندان فراهم می‌سازد، فهم علل پدیده‌ها است. علیت نیز، همبستگی روابط پدیده‌هاست که بر آن قانون کلی حاکم است. بنابراین، تبیین علمی فراتر از نیازمندی به قانون علمی

1. Naturalism

نیست.

لازم به ذکر است که نگاه‌های تیز اندیشانه‌تر این نحله از علم، نتوانستند بیان مذکور را به‌عنوان تبیین پذیرا باشند؛ زیرا نیازهای تبیینی، نگاهی عمیق‌تر به تفسیری از اشیا را می‌طلبد که طبیعت را معقول، فهم‌پذیر و معنادار می‌سازد. به دیگر سخن، از منظر آنان تبیین به دنبال کشف صرف همبستگی و ضرورت فیزیکی و مشهود پدیده‌ها به دنبال یکدیگر نیست، بلکه «ضرورت» نهفته در علیت، به‌عنوان موضوعی از فهم‌پذیری معقول و منطقی است که امری بسیار فراتر از همبستگی‌های فیزیکی و حس‌گرایانه را می‌طلبد. رشد نگرش اخیر در فضای پسااثبات‌گرایی و فرارفتارگرایی، ابتدا خردگرایی^۱ و در گامی فراتر دیدگاه تفسیرگرایی^۲ را رقم زد که در ایده نخست رفتار انسان از سطح جبریت زیست فیزیولوژیکی خلاصی جست‌ه و به کنشی محاسبه‌ورزانه، لیکن یکنواخت براساس معادله فایده - هزینه مادی، ارتقا داده می‌شد و در ایده دوم، علت فاعلی در علوم اجتماعی، نیت‌مند و مقصودگرا در نظر گرفته شده و از طبیعت‌گرایی رها می‌شد. لیکن هر دو نوع نگرش نیز تبیین علی را منحصر به علت فاعلی دانسته و تبیین غایی را وقعی نمی‌نهادند. بدین معنا که درک عمل کنشگر محاسبه‌گر و یا نیت‌مند، فراتر از نگاه فاعل آن نمی‌رود. نگاهی مبتنی بر شناخت محاسبات مادی او، یا نیت و ذهنیاتی که امیال و خواسته‌هایش را شکل می‌بخشد و تحت قاعده سود - هزینه مادی قابل شناخت و تعمیم است. به سخن دیگر، در تبیین چرایی اقدام انسان‌ها، آرمان‌ها، غایات و اهداف او که کنش برای نیل به آن رخ می‌دهد، ثابت و مفروض انگاشته شده و علت رفتار کنشگر در امیال و یا در نهایت به باورهای وی خلاصه می‌شود. از این‌رو، قاعده بحث حول این محور شکل می‌یابد که چگونه امیال و باورها، اعمال آدمی را تبیین می‌کنند و آیا بطور علی این تبیین را صورت می‌دهند یا خیر؟

در صورتی که در تبیین غایی، چرایی اقدام با ترسیم جایگاه هدف و غایتی صورت می‌پذیرد که عمل برای نیل به آن صورت پذیرفته و یک پدیده بخاطر آن رخ داده است. معتقدان به تبیین‌های غایی بر این باورند که تبیین می‌بایست



توضیح‌دهنده چرایی یک کنش براساس جایگاهی که آن اقدام در نیل به هدف دارد، بوده و بیانگر طرح و معنای فرایندها با شناخت نسبت آنان به اهداف باشد، نه اینکه صرفاً به فرایند، توالی‌های منظم و یا چگونگی رخدادها اشاره نماید.^(۳)

بنیان تأملی غایت. پیش از این به رابطه متقابل علت فاعلی و غایی و نقش برسازنده آن دو بر یکدیگر اشاره کردیم. در کنش‌های انسانی، آمال و غایات آدمی برساخته نوع جهان‌بینی و چهارچوب نگرش ذهنی اوست و به همان میزان نیز کنش و کنشگر متاثر و برساخته غایاتی هستند که اتخاذ می‌نمایند. سطح غایت، عمق و گستره کنش و منطق محاسباتی منفعت را تعیین می‌بخشد. افزون‌بر آن هویت کنشگر را نیز شکل می‌دهد. بدین ترتیب میزان فرهیختگی، عمق و فراخنای نگرش و هویت کنشگر و همچنین منطق حاکم بر رفتار وی، برساخته غایات و آرمان‌های اوست. از این رهگذر، نقش انعکاسی غایت در مطالعه علوم اجتماعی را می‌توان از دو منظر مورد توجه قرارداد: نخست از حیث ابعاد تکوینی غایت در ساخت پدیده اجتماعی و دیگر از حیث نوع نقش یا ماهیت تکوینی غایت. که به اختصار بدان اشاره می‌کنیم:

(۱) ابعاد تکوینی یا برسازنده^۱ غایت: تاثیر غایت در ساخت دو قلمرو از پدیده اجتماعی از جمله پدیده‌های حوزه روابط بین‌الملل قابل مطالعه است؛ نخست تاثیری که در برساختگی ماهیت کنش برجای می‌نهد و دوم تاثیر آن در برساختگی کنشگر، که به تفصیل بدان خواهیم پرداخت. در توضیح این بعد لازم به ذکر است فلاسفه پیرامون علل وجودی، اعم از علت فاعلی و غایی، بر این باور بودند که علت فاعلی و غایی به همدیگر وابسته‌اند؛ بدین معنا که غایت، علت فاعلیت فاعل یا کنشگر است. غایت است که محرک کنشگر بوده و او را به کنش وامی‌دارد. از سوی دیگر، فاعل منشا پیدایش غایت است و غایت را در ذهن خود و یا در اهداف اجتماعی در فرایندهای بین‌الذهانی، ساخته و می‌پروراند. همچنین نسبت به علت غایی این ایده را داشتند که علت غایی همواره در ذهن مقدم و در جهان خارج و مقام عمل موخر از علت فاعلی است و آن را تحت قاعده «الاول فی الفکر هو الاخر

فی العمل» بیان نموده (ابراهیمی دینانی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۵۳)، و تحت این قاعده بیان می‌داشتند که «کل فعل اختیاری لابد له من مرجح غایی» (ابراهیمی دینانی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۴۲۷). علت غایی برحسب وجود ذهنی، علت علت فاعلی است. یعنی آنچه فاعل را فاعل کرده و به کنش وامی‌دارد، وجود ذهنی غایت و هدف است. به محض آنکه غایت در ذهن منقش شد، میل و اراده منبعث شده و فعل از فاعل صادر می‌شود. اما برحسب وجود خارجی، علت غایی معلول علت فاعلی است. براساس این تفکر رابطه برساختگی متقابل میان علت فاعلی و غایی به‌گونه‌ای عمیق مورد لحاظ قرار گرفته است. سطح اندیشه کنشگر، وجود ذهنی غایت را متناسب با خود می‌سازد و از سوی دیگر وجود ذهنی غایت، محرک کنشگر برای نیل به مقصود است.

۲) ماهیت نقش تکوینی غایت: نوع تاثیر غایت در ساخت و سنخ‌نقشی که برعهده می‌گیرد، از دو حیث نقش‌انگاره‌ای و نقش‌گرایشی غایت قابل توجه است: الف) نقش‌انگاره‌ای یا ادراکی غایت: بدین معنا که وجود ذهنی غایت به‌عنوان یک انگاره، کنش و کنشگر را متاثر می‌سازد. همچنانکه نقش‌نیت نیز در کنش‌های اجتماعی حائز اهمیت است. این تاثیر غایت بر بعد بینشی کنشگر است؛ ب) نقش‌گرایشی یا احساسی غایت: بدین معنا که وجود ذهنی غایت نه صرفاً به‌عنوان عاملی تاثیرگذار بر ادراکات عقلانی کنشگر، بلکه به‌عنوان عاملی روانی - تهییجی بر انگیزه و اراده کنشگر تاثیرگذارده و او را به کنش ترغیب نموده و کنش او را شکل و جهت می‌بخشد. براساس این ایده بسیاری از کنش‌های انسانی بیش و پیش از آنکه صرف عکس‌العمل ادراکی به امور باشد، تحت تاثیر احساسات، عادات و تهییجات روحی - روانی رخ می‌دهد که زمینه آن در غایت‌هایی است که به‌عنوان ایده‌آل بشری اخذ می‌شود. شایان ذکر است بنیان‌تامل احساسی غایت هنگامی اهمیت دوچندان می‌یابد که علت غایی را به معنای صرف علم به نتیجه مطلوب فرض نکنیم، بلکه مطلوبیتی بدانیم که فاعل را تحریک و اراده وی را منبعث به کنش می‌نماید. در این برداشت، ادراک و علم تنها نقش شرط را ایفا خواهند نمود (مصباح یزدی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۱۰۵).

براساس نگرش سازه‌انگاری قابل تبیین است، اما ابعاد گرایشی یا احساسی آن را نمی‌توان با این رویکرد توضیح داد. برای شناخت مناسب‌تر این ابعاد، ذکر نکات زیر قابل توجه است:

کنش انسانی همواره مبتنی بر محاسبه سود و زیان مادی، و یا تصمیم بر مبنای منطق نتیجه‌گرایی نیست. همچنانکه در بسیاری مواقع چنین نیست که انسان‌ها بر مبنای توجه آگاهانه به هنجارها و یا قواعدی که متناظر به هویت آنان و یا تناسبات عقلانی کنش باشد، رفتار نمایند؛ بلکه انسان مجموعه‌ای از عقلانیت و عواطف است و بسیاری از واکنش‌ها، رفتارها و تصمیمات او برخاسته از منطق عادت و یا تهییجات احساسی و روانی رخ می‌دهد. بدین معنا که قبل از فکر و یا درک صحیح از صورت اقدام، عمل انجام می‌پذیرد. از این‌رو در تحلیل سیاست بین‌الملل، عده‌ای بر این باورند که علاوه بر آنکه لازم است بر روی اقدامات عمدی بازیگران در تصمیم‌گیری تمرکز شود و یا درباره نقش عقلانیت، عدم قطعیت و کارگزاران اغراق شود، بر آنچه که اغلب در زندگی اجتماعی به صورت عادت و احساس انجام می‌گیرد نیز توجه شود.

نقش احساسی غایت را می‌توان از منظری دیگر نیز مورد توجه قرار داد و آن نقش غایت در تحریک انگیزه و اراده برای انجام کنش است. در میان اندیشمندان این بحث مطرح است که ماهیت علت غایی چیست؟ در پاسخ به این سؤال دو نگاه وجود دارد: نگاه نخست معتقد است که تصور یا وجود ذهنی غایت، علت غایی کنش است. آنچه علت غایی است، علم به فایده تحقق اهداف و نیل به نتایج است. نگرش دوم بر این باور است که شوق و میل به تحقق غایت است که فاعل یا کنشگر را به سوی کنش سوق می‌دهد. از این‌رو علت غایی فعل، میل و اراده است. مرحوم مطهری برای رفع مشکل به این می‌پردازد که لازم است میان غایت فعل و غایت فاعل تفکیک گذارد. غایت فعل، امری است که فعل بدان منتهی می‌شود و ما الیه الحركه است. در صورتیکه غایت فاعل امری است که فاعل، فعل را بخاطر آن انجام می‌دهد و ما ینتهی الیه الحركه است (مطهری، ۱۳۶۹: ۸۸ و مطهری، بی‌تا: ۵۹). علت غایی در ارتباط با غایت فاعل است و به نظر می‌رسد وجود ذهنی نیست که علت غایی و محرک است، بلکه شوقی که به اراده می‌انجامد

علت غایی کنش است. در این صورت علت غایی یا شوق مقدم بر کنش، و غایت متاخر و نتیجه کنش است. با این وجود، آنچه محرک شوق و اراده به عنوان علت غایی است، صورت ذهنی غایت است و بدین لحاظ می توان صورت ذهنی غایت را جزء العله علت غایی برای کنش دانست. صرف نظر از مباحث مهمی که اندیشمندان پیرامون اراده و شوق مطرح نموده اند، به نظر می رسد اراده و شوق تنها براساس تصور و وجود ذهنی شکل نمی گیرد بلکه متأثر از دو عامل است: نخست؛ عقلانیت و وجود ذهنی (ادراک)، و دوم میزان همت و سطح آمادگی فکری و روحی کنشگر. فلاسفه بر این باورند که در هر عمل اختیاری و ارادی، سه دسته قوا فعال هستند: قوای عامله که ابزارهای مادی کنش است؛ قوای شوقیه که از مبادی میل و تمایلات طبیعی و اکتسابی سرچشمه می گیرند و سوم قوای مدرکه است که وظیفه ادراک، تجزیه و تحلیل و اطلاع رسانی را دارد. قوه اخیر نیز اعم از ادراک حسی، خیالی و عاقله است. همچنین این قاعده را قائلند که «العامله تحت الشوقیه و الشوقیه تحت المدرکه» (مطهری، بی تا: ۸۵). لیکن جان سخن در این است که کدام مرحله از قوه مدرکه فعال شده است. نوع و گستره هستی شناسی کنشگر است که مشخص می سازد قوای شوقیه و عامله وی تحت سلطنت و حکومت قوه حسیه یا خیالی و یا عقلانی است. بر این اساس، سطح غایت براساس نوع تفکر کنشگر و فعال شدن سطح قوه مدرکه وی شکل می گیرد و براساس آن سطح وجود ذهنی غایت شکل می پذیرد و سطح وجود ذهنی غایت است که میزان شوق و اراده و سطح کنش و جایگاه کنشگر را به لحاظ هنجاری مشخص می نماید. کنشگر می تواند غایت را براساس سطح ادراک حسی و خیالی از طبیعت تعریف نموده و در نتیجه آن را به امیال و تمایلات عادی تنزل دهد و می تواند در سطح اهداف عالی و فضایل اخلاقی و انسانی تعریف نموده و به دنبال غایت واقعی باشد.

۲. دلالت های تبیین غایی در روابط بین الملل

دلالت های نقش تبیین غایی در تئوری روابط بین الملل را می توان از دو حیث بنیان تبیینی و بنیان تأملی این نوع تبیین، مورد اشاره قرارداد: دلالت های نقش تبیینی غایت در روابط بین الملل: سنت رایج در تئوری های



کلان روابط بین‌الملل بر بحث پیرامون علل منازعه و همکاری میان بازیگران صحنه بین‌الملل استوار بوده است. تبیین علل جنگ و صلح، روش‌های شکل‌گیری همکاری و اتحاد، امنیت و مطالعه ماهیت نظم و نظام بین‌الملل از موضوعات مسئله‌ساز در این عرصه است. در فرایند این مطالعات، شکل‌گیری مناظره جاری میان جریان غالب، تأمل‌گرایی و سازه‌انگاری، رویارویی سه نوع از تبیین را رقم زده است. بدین بیان که طیف نظریات تامل‌گرایانه و انتقادی با ارائه انواع تبیین تفسیری و تفهیمی به مقابله با رئالیسم و ایده‌آلیسم به‌عنوان جریان غالب برآمدند که بر ارائه تبیین علی‌اصرار می‌ورزید، و در این میان سازه‌انگاری با اتخاذ رویکرد مبتنی بر رئالیسم انتقادی، مدعی ارائه راهی میانه شد. اکنون سؤال اصلی این است که مطالعات مبتنی بر تبیین غایی در این معرکه چه نقشی را رقم خواهد زد؟ و چه خط تمایزی از سایر روش‌های تحلیلی در شناخت علل منازعه و همکاری و فهم مناسب‌تر روابط و قواعد نظام بین‌الملل به ارمغان خواهد آورد؟

تبیین غایی نقش تحلیلی خود در فهم پدیده‌های اجتماعی را از طریق برقراری پیوند میان ماهیت و منطق کنش و هویت بازیگر از یک‌سو، با نوع و سطح غایات و اهداف وی از سوی دیگر ایفا می‌نماید. پدیده‌هایی که در آن انسان به‌عنوان کنشگر با دو ویژگی اساسی مطرح است. نخست آنکه دارای اهداف و آرمان‌هایی است که نیل به آن، انگیزه برای حرکت و اقدام وی می‌شود. دیگر آنکه در این مسیر سطح و نوع اهداف و آرمان‌های وی، شخصیت و سطح اقدام او را متأثر ساخته و شکل می‌بخشد.

تمایز نقش تبیینی «تبیین غایی» از سایر تبیین‌ها در تحلیل روابط بین‌الملل در این است که این رویکرد تلاش می‌نماید تا علت وقوع منازعه و یا همکاری را براساس سطح ایده‌آل‌ها، آرمان‌ها، اهداف و غایات بازیگران فهم و تبیین نماید. در این فرایند برخلاف رویکرد غالب که اساساً در فهم رفتار بازیگران، صرفاً معطوف به فرایندها بوده و به ماهیت منفعت، هویت و ایده دولت توجهی نمی‌کند و در شناخت رفتار نیز به پیوند رفتار با غایت عنایتی نمی‌ورزد، و برخلاف جریان سازه‌انگاری که هرچند به ماهیت منفعت و هویت دولت و نحوه برساخت آن توجه می‌نماید، لیکن از پیوند این دو مقوله با غایات و اهداف ملی بازیگران و پیامد آن

شناخت مناسب‌تر رفتار آنان غفلت ورزیده و صرفاً به عوامل فرهنگی محیطی و یا مولفه‌های انگاره‌ای و ادراکی بین‌الذهانی تاکید می‌نماید، تبیین غایی سعی می‌نماید برای درک رفتار بازیگران، علاوه بر فهم ماهیت منفعت و هویت، وجه تبیینی خود را بر شناخت این دو مقوله از طریق پیوند آن دو با سطح و نوع اهداف ملی بازیگران در قلمرو مطالعات سیاست خارجی و اهداف قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای در قلمرو مطالعات سیاست بین‌الملل بنانهند. براساس این نوع تبیین، تقلیل علت پدیده‌ای چون جنگ و صلح به یک عامل نمی‌تواند توضیح دهنده صورت‌های متنوع از منازعه باشد، بلکه نوع اهدافی که بازیگران در کنش منازعه‌برانگیز یا همکاری‌جویانه انتخاب می‌کنند، در اتخاذ اینکه رفتار خصمانه یا صلح‌آمیز را برگزینند، نقشی اساسی ایفا می‌نماید. پیامد این تحلیل، درک منطق رفتاری بازیگری که به دنبال قدرت یا منفعت مادی است، با کنشگری که هدف خود را تحقق عدالت در جهان، کمک به ملت‌های مستضعف و محروم، کمک به جنبش‌های رهایی‌بخش، رفع استعمار و سلطه می‌داند و اینکه این دو به‌گونه‌ای متمایز وارد جنگ و یا همکاری می‌شوند و یا سایر بازیگران را به دوست، رقیب و خصم تقسیم می‌نمایند و اساساً برداشت‌هایی متفاوت از عرصه تعاملات بین‌الملل دارند، منوط به شناخت غایات و آمال کلان آنان و پیوند کنش و کنشگری آنان با این اهداف است.

دلالت‌های نقش تأملی غایت در روابط بین‌الملل: اهمیت و نقش تأملی غایت را می‌توان در تاثیر نوع غایت در برساختگی بازیگر، تعیین قواعد کنش، فرایند و سطح آن بررسی نمود. این ابعاد در حوزه روابط بین‌الملل به شناخت تاثیر اهداف و آرمان‌های ملی در برساختگی بازیگر و هویت ملی او، و چگونگی شکل‌گیری منطق محاسبات منافع ملی و معادلات آن در سطح سیاست خارجی دولت‌ها و شناخت اهداف و ایده‌آل قدرت‌های بزرگ در سطح سیاست بین‌الملل می‌انجامد:

الف) نقش تکوینی غایت در ساخت هویت ملی: پیش از این به رابطه برساختگی متقابل میان علت فاعلی و غایی اشاره و بیان شد که سطح اندیشه بازیگر، وجود ذهنی اهداف را متناسب با خود می‌سازد و از سوی دیگر وجود ذهنی اهداف، محرک بازیگر برای نیل به مقصود است. این برساختگی متقابل، در

ساحت تعیین‌بخشی به هویت بازیگران در عرصه روابط بین‌الملل و پیامد آن شناخت منطق رفتاری آنان قابل مطالعه است. بدین بیان که ایده دولت و اهداف کلان ملی جوامع، محرک و جهت‌بخش سیاست‌ها، استراتژی‌ها، اولویت‌ها، برنامه‌ها و اقدامات آنان بوده، بلکه فراتر سطح منزلت و هویت اجتماعی بازیگران عرصه بین‌الملل را شکل بخشیده، و به تبع آن سیاست‌ها، تصمیمات و اقدامات را متاثر می‌نماید؛ به‌گونه‌ای که تمامی این امور تابعی از اهداف کلان سده و آرمان‌ها و غایات ملی، نقش تکوینی در ساخت مناسبات ایفا می‌نمایند. بر این اساس، در شناخت معادلات اقدام و منطق رفتاری کشورها، درک ابعاد تاثیر اهداف ملی از حیث تاثیر آن در شکل‌گیری هویت ملی و به تبع بر اقدامات حائز اهمیت است.

شناخت فرایند و سازوکار تاثیرگذاری اهداف کلان ملی در ساخت هویت ملی کشورها و به دنبال آن تاثیر بر تدوین سیاست‌ها و اقدامات آنان، ما را ناگزیر از ورود به حوزه مطالعه ماهیت دولت می‌سازد. در بررسی ماهیت دولت این نکته مورد توجه است که دولت نه تنها بیانگر مجموعه‌ای از نهادهاست بلکه حاکی از وجود نگرش‌ها، ارزش‌ها و شیوه‌های اعمال و رفتاری است که در نهایت از آن به «مدنیت» تعبیر می‌شود. به تعبیر وینسنت «دولت، اندیشه یا مجموعه‌ای از مفاهیم، ارزش‌ها، و اندیشه‌هایی درخصوص زندگی اجتماعی است. که بعضاً به صورت نهادهایی آشکار می‌شود» (وینسنت، ۱۳۷۱: ۱۸ و ۲۲). از این رهگذر، از آنجا که عملاً دولت‌ها به صورت چهارچوبی برای زندگی و حیات روزمره انسان‌ها درآمده‌اند، شناخت نقش ایده‌ای که آدمیان را به پذیرش دولت و شکل خاصی از حکومت ترغیب می‌نماید و فرایند شکل‌گیری هویت اجتماعی جوامع و نقشی که هویت به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های شناخت رفتار دولت در روابط و سیاست بین‌الملل ایفا می‌نماید، اهمیتی اساسی دارد. در بحث کنونی، تنها زاویه خاصی از آن، یعنی تاثیر اهداف و غایات ملی در برساختگی نوع هویت ملی، مورد توجه است. در این راستا ابتدا مروری بر ماهیت و چیستی هویت نموده و سپس تاثیر غایات و اهداف ملی را در شکل‌گیری هویت ملی و برساختگی دولت‌ها به‌عنوان بازیگران عرصه بین‌الملل ترسیم می‌نماییم. در گام سوم تاثیر غایات بر هویت دولت به‌عنوان بازیگر عرصه بین‌الملل را از منظر جریان‌های نظری مختلف در روابط



بین‌الملل مورد بازخوانی قرار می‌دهیم.

ب) چیستی هویت ملی: هویت از یک‌سو به باور بازیگر نسبت به چیستی یا کیستی خود بازمی‌گردد. باوری که فراتر از دانایی بوده و با احساس و اراده شخص درگیر می‌شود. از سوی دیگر هویت، امری رابطه‌ای است بدین معنا که پذیرش این باور از سوی دیگران و یا حتی احساس پذیرش دیگران از سوی خود، در ثبات آن، دارای نقش عمده است. بر این اساس به لحاظ هویتی، زمانی بازیگر به حد خاصی از ثبات ذهنی و احساسی دست می‌یابد که از یک‌سو خود به ثبات شخصیتی رسیده باشد و از سوی دیگر، این احساس در او به وجود آید که دیگران نیز برای او چنین شأن و منزلتی را قائلند. به تعبیر دیگر هویت، خصوصیتی ذهنی و احساسی است که ریشه در فهم بازیگر از خود داشته و انگیزش و اراده او را تحت‌تاثیر قرار می‌دهد؛ همچنانکه چگونگی اندیشیدن، احساس کردن، سنجش و رفتار وی در تعامل و ارتباط با دیگران را تعیین نموده و توضیح می‌دهد. از این رهگذر دارای کارکردهای مختلف شناختی، احساسی، عاطفی و سنجشی است و نقش سازوکاری را داراست که برای دارنده خود این امکان را فراهم می‌سازد تا درکی قابل اعتماد و تکیه از خود داشته و براساس آن رابطه خود با محیط (دیگران) را تعریف نمایند. به تعبیر ریچارد چنکینز، هویت اجتماعی درکی است از اینکه ما چه کسی هستیم و دیگران کیستند و دیگر آنکه درک دیگران از خودشان و افراد دیگر چیست. هویت اجتماعی این امکان را برای فرد به‌عنوان عضوی از اجتماعی فراهم می‌سازد که نسبت به پرسش‌های بنیادین معطوف به کیستی خود، پاسخی سزاوار، قانع‌کننده و انرژی بخش فراهم سازد (ونت، ۱۳۸۴: ۴۷۸). بدیهی است هراندازه بازیگری از اعتقاد و باور عمیق‌تر به کیستی خود برخوردار باشد، هویتی خاص از خود که مطلوب او است را به جامعه می‌پذیراند، و هرچه احساسی و تاثیرپذیرتر باشد، در کسب هویت اجتماعی، رنگ‌پذیرتر خواهد بود.

علاوه بر این، ماهیت هویت به‌گونه‌ای است که عوامل متعددی در شکل‌گیری آن مداخلت دارند، اعم از مؤلفه‌های عقلانی همچون اعتقادات دینی، اندیشه و فلسفه‌های اجتماعی، یا عناصر احساسی مانند خاطره‌های تاریخی و جمعی، مواد جغرافیایی و زیست‌شناسانه و حتی شرایط محیطی همچون بافت قدرت. این تنوع



مؤلفه‌ها و عناصر و اینکه کدامیک در ساخت هویت غلبه یافته و میزان بکارگیری کدامین بیشتر بوده است، باعث می‌شود تا طیف بسیار متنوعی از اشکال هویت از عقلانی و مبتنی بر اندیشه گرفته، تا احساسی و نژادی پدید آید. با این وجود از یک سو، مرز میان هویت‌دار بودن و بی‌هویتی یا احساس پوچی و سرگردانی مشخص است و از سوی دیگر، بسته به نوع نگرش جوامع داشته و امری انگاره‌ای است. بدین معنا که مبانی هویتی یک جماعت ممکن است برای گروهی دیگر امری پوچ و مسخره تلقی شود.

در نهایت می‌توان گفت هویت ترکیبی از سه مؤلفه عقلانیت، احساس (فردی یا اجتماعی)، و تاثیر و تاثرات اجتماعی است. وزن این مؤلفه‌ها در هویت‌های مختلف می‌تواند متفاوت باشد، لیکن آنچه برد هویت اجتماعی را تعیین می‌نماید میزان باور، شخصیت و اعتمادبخشی است که یک هویت می‌تواند در واجدان خود پدید آورد. از آنجا که این باور به منزله کیستی کنشگر است، هرگونه تردید و تزلزلی نسبت به آن، اعم از آنکه از جانب کنشگر صورت پذیرد یا دیگران، به منزله تهدیدی نسبت به وجود وی تلقی می‌شود. بر این اساس، همچنانکه تجاوز فیزیکی نسبت به خاک یا جمعیت، تهدیدی امنیتی قلمداد می‌شود، ایجاد تزلزل یا تردید نسبت به هویت یک کنشگر یا دولت، تهدیدی هستی‌شناختی یا وجودی تلقی می‌شود که کشورها در مقابل آن واکنش نشان می‌دهند.

بر همین مبنا، هویت ملی، محوری است که کانون همبستگی و وفاداری را تعریف نموده، تمایزات را برجسته ساخته، مرزهای بیگانگی را معین کرده و غیریت را معنا می‌بخشد. این مولفه منشا حساسیت شهروندان یک ملت نسبت به منافع هم‌میهنان خود و تمایزبخشی از منافع بیگانگان را بنیان نهاده و تکالیف را نسبت به بیرون قلمرو خودی محدود می‌نماید. اهمیت هویت ملی از آنجاست که تعیین‌کننده منطق طرد و شمولیت^۱ اجتماعی، و تعریف‌کننده خودی و بیگانه است. نحوه تعریف از خود و دیگری می‌تواند در تمامی امور از توزیع کمک خارجی گرفته تا نسل‌کشی نقش ایفا کند. بر این اساس، لازم است به دو بعد متفاوت هویت ملی

عنایت شود:

(۱) بعد درونی هویت که آحاد یک ملت را به شخصیتی واحد تبدیل کرده و آنان را نسبت به یکدیگر انسجام می‌بخشد؛ به گونه‌ای که افراد ملت با آنکه می‌توانند به لحاظ مختلف دارای هویت‌های متعدد فردی، قومی، صنفی و گروهی باشند که آنان را از یکدیگر به نوعی تمایز بخشیده و حس رقابت‌جویی آنان را تقویت می‌نماید، با این وجود، هویت اجتماعی اصلی خود را در قالب ملت واحد تعریف می‌نمایند. شکل‌گیری این نوع هویت اجتماعی، پیش‌شرط لازم برای پیدایش یک ملت در معنای واقعی آن بوده و حلقه اتصال جامعه و دولت را شکل می‌بخشد. هویت اجتماعی دارای سه مؤلفه اساسی است: نخست آنکه شخصیت اجتماعی افراد لازم است با ابعاد ذهنی مقوم گروه مانند بینش‌ها، ارزش‌ها، هنجارها، نمادها، احساسات و تعلقات و تعهدات و طرز تلقی و آگاهی آنان هماهنگ باشد. دوم آنکه فرد نسبت به عضویت در یک گروه اجتماعی از آگاهی و اعتقاد کافی برخوردار باشد. در نهایت آنکه نسبت به نقش‌های محوله از سوی ساختارهای اجتماعی مربوطه احساس مسئولیت و تعهد نماید.

(۲) بعد بیرونی هویت که یک دولت را در مقابل دیگر دولت‌ها هویت بخشیده و آن را متمایز از سایر بازیگران در تعاملات عرصه بین‌الملل می‌نماید. هر دولت براساس نوع ارتباطی که با محیط بیرونی خود اعم از همسایگان، بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی داراست، برای خود، خودیت و هویتی قائل است که تعیین‌کننده اولویت‌ها و منافع وی بوده و نوع رفتار او را جهت می‌بخشد. اهمیت بعد بیرونی هویت برای کنشگری همچون دولت، هنگامی آشکار می‌شود که توجه به خصلت بین‌الذلهانی هویت معطوف شود. در ادامه سخن به اهمیت این خصلت خواهیم پرداخت، لیکن لازم به توجه است که اگر از فهم سنتی و غالب در سیاست بین‌الملل مبتنی بر اینکه آن را تلاش برای کسب امنیت و قدرت (رنالیسم) یا ثروت (لیبرالیسم) می‌داند، عبور کرده و بپذیریم که شناسایی جایگاه بازیگر توسط دیگران نیز از همان اهمیت برخوردار است، بعد بیرونی هویت ملی، که نوعی تلاش برای آن است که دیگران، خود ملی یک بازیگر را به‌عنوان شریک برابر در عرصه سیاست جهانی به رسمیت بشناسند، اهمیت خاص خود را نشان می‌دهد.



ج) نقش اهداف ملی در ساخت هویت ملی: پیش از این هنگامی که نقش تأملی (سازنده) غایت را مورد توجه قرار دادیم، میان دو حیث متفاوت این نقش تفکیک قائل شدیم: نخست؛ نقش انگاره‌ای یا ادراکی غایت بدین معنا که وجود ذهنی غایت به‌عنوان انگاره‌ای اساسی، هم‌سطح و گستره کنش و هم هویت و رفتار کنشگر را متاثر می‌سازد. دوم؛ نقش احساسی و تحریکی غایت بدین معنا که وجود ذهنی غایت نه به‌عنوان مولفه‌ای تاثیرگذار بر ادراکات عقلانی کنشگر، بلکه به‌عنوان عاملی روانی - تهییجی بر انگیزه و اراده کنشگر تاثیرگذارده و او را به کنش ترغیب نموده و کنش او را شکل و جهت می‌بخشد. از سوی دیگر، بیان داشتیم که هویت ترکیبی از سه مؤلفه عقلانیت، احساس (فردی یا اجتماعی)، و تاثیر و تاثرات اجتماعی است. هویت، اشاره به باور کنشگر نسبت به چیستی یا کیستی خود دارد و این باور امری فراتر از دانایی بوده بلکه با احساس و اراده شخص درگیر می‌شود. بر این اساس، آرمان‌ها و اهداف ملی از یک‌سو بر امر ادراکی و انگاره‌ای دولت‌ها تاثیرگذار بوده و سیاست‌ها، استراتژی‌ها و رفتارها را شکل می‌بخشد و از سوی دیگر بر امر تحریکی، احساسی و تهییجی تاثیرگذار بر اراده دولت‌ها و ملت‌ها اثر گذاشته و آنان را به کنش و اقدام خاص در مقاطع زمانی ویژه وامی‌دارد.

علاوه بر آن، اهداف ملی از ناحیه ایده دولت، به‌عنوان رکن بعد ادراکی دولت، بر هویت ملی تاثیر بسزایی دارد. ایده دولت همان فلسفه وجودی دولت، یعنی ایده و عقلانیت مشترک شکل یافته میان مردم پیرامون ضرورت و هدف حیات شکل خاصی از مدیریت سیاسی و اجتماعی، و پذیرش زندگی در ظل حاکمیت آن است که به‌عنوان رشته‌ای میان مردم و یک موجودیت سیاسی - اجتماعی و سرزمینی خاص پیوند ایجاد می‌کند. ایده دولت ارتباط جامعه و دولت را توضیح داده و به مثابه جوهره، بنیاد و قلب هویت سیاسی دولت عمل می‌نماید، و دولت را به‌عنوان موجودی منظم، منسجم و پایدار باقی نگه می‌دارد. ماهیت ایده دولت، بنیانی شناختی و ارزشی دارد که جامعه در فرایندی اجتماعی و براساس تبادل ایده‌ها و اندیشه‌ها و به‌صورت بین‌الذهانی، به عقلانیتی جمعی دست می‌یابد. بنیان این عقلانیت جمعی بر مبنای غایت و هدف خاص زندگی اجتماعی، در باب شکل و نوع خاصی از جامعه سیاسی با اهداف و ویژگی‌های خاص است. شکل‌گیری ایده

دولت مهم‌ترین گام در راستای نهادینه‌سازی سازمانی سیاسی چون دولت است. به دیگر سخن، دو گام موثر برای نهادینه‌سازی سازمان سیاسی خاصی مانند دولت حائز اهمیت است؛ نخست ایجاد سازمان مملکت‌داری و طراحی بدنه حکمرانی و دیگر، بلکه مهم‌تر، شکل‌یابی منسجم عقلانیتی برخاسته از ایده‌ها، آرمان‌ها، اهداف و ارزش‌های یک جامعه که خمیرمایه تشکیل جامعه، سوق دهنده جامعه به سوی شکل‌گیری جامعه سیاسی و تشکیل دولت است و همان در نهایت پذیرش سلطه توسط آحاد جامعه و حق قانونگذاری جامع را به اشخاص یا بدنه‌هایی از نظام توجیه می‌کند. مظاهر فیزیکی دولت، اگر چه اجزاء مهمی از دولت بوده و نمایانگر و مظهر دولتند، اما جوهر و اساس موجودیت آن را تشکیل نمی‌دهند (بوزان، ۱۳۷۸: ۸۰).^(۴) بدون ایده دولت، نهادهای حکومتی به سختی می‌توانند کارکرده و دوام بیاورند. این به معنای عدم اهمیت نهادهای حکومتی نیست، بلکه هر ایده دولت نیازمند نهادهای قوی حمایت‌کننده بوده و این‌دو نیاز متقابل به هم دارند. به تعبیر بری بوزان «ایده‌ها و نهادها بطور غیرقابل تفکیکی در هم فرورفته‌اند» (بوزان، ۱۳۷۸: ۱۰۸)، اما جوهر دولت توسط ایده دولت پدید می‌آید که منبعث از اهداف، آرمان‌ها و غایات یک ملت است.

د) تاثیر اهداف بر هویت ملی از منظر جریان‌های فکری روابط بین‌الملل: در میان جریان‌های نظری روابط بین‌الملل، نگرش‌های متفاوتی پیرامون چیستی و نقش هویت ملی در فرایند تحلیل مناسبات این عرصه وجود دارد. با این وجود مسئله مهم‌تر این است که بررسی دیدگاه‌های مذکور ما را در شناخت مناسب‌تر پیامدهای غفلت از غایت در شکل‌گیری هویت ملی و تاثیرات آن بر اقدامات و رفتارهای بازیگران یاری می‌رساند. بطور اجمال این دیدگاه‌ها را در موارد زیر می‌توان بیان نمود:

۱) نگرش مادی‌گرایانه غلیظ: جریان غالب در تئوری روابط بین‌الملل، هویت را امری ساخته‌شده و محصور به ساختارهای مادی محیطی، اعم از درون‌سرزمینی و بین‌المللی دانسته و در چهارچوب نگرش نظریه محاسبه‌ورزی سودانگار،^۱ پیوندی

وثیق میان هویت و منفعت در معنای سود و زیان مادی آن قائل است. براساس این دیدگاه، هویت ملی امری عینی، پیشینی و ثابت است که در تمامی دولت‌ها ماهیتی یکسان دارد. از این رو متغیری حساب نمی‌شود که در فرایند شناخت رفتار بازیگران نیازمند تحلیل و کنکاش باشد. ریشه این دیدگاه در نوع نگرش آنان نسبت به ماهیت دولت مدرن نهفته است. بدین بیان که دولت مدرن واقعیتی عینی و غیرقابل انکار است که بر بنیانی از مؤلفه‌های مادی استوار است (Steans, 2001: 38). نظام‌های حکومتی خاص به سبب انقلاب‌ها، تحولات نهادی درونی، جنگ‌ها و کشورگشایی‌ها تغییر یافته، ساقط شده و یا جهت‌های اصلی خود را از دست می‌دهند، اما دولت‌ها همچنان باقی مانده و ماهیت و منافع خود را حفظ می‌کنند. این خصلت بیانگر آن است که علی‌رغم تحول در اندیشه‌ها، خط مشی‌ها و اهداف اجتماعی، ماهیت دولت‌ها ثابت و تحول‌ناپذیر است. از این رو اموری همچون منافع ملی و هویت ملی کشورها نیز ثابت بوده و بر مبنای قدرت و امنیت تعریف می‌شود. براساس این تحلیل، هویت دولت همسان با ماهیت و مؤلفه‌های مادی دولت تعریف شده و ایده دولت یا عقلانیت جمعی جوامع، که از دولتی به دولت دیگر تنوع داشته و منشا شکل‌گیری هویت‌های متفاوت می‌شود، نادیده گرفته می‌شود. به تبع این نگاه، منشا شکل‌دهنده به هویت ملی، قلمرو سرزمینی دولت‌های مدرن است و از آنجا که ماهیت دولت‌های مدرن یکسان تلقی می‌شوند، اموری مانند هویت ملی و اهداف ملی در همه آنان مشابه یکدیگر است. علاوه بر آن از آنجا که دولت، سازمان سیاسی برتری است که هیچ قدرتی فراتر از آن وجود ندارد، این جایگاه هویتی اعلی را برای او رقم زده است؛ به گونه‌ای که سایر مؤلفه‌های هویت‌ساز نشأت یافته از عقلانیت جمعی، مذهب، قوم، نژاد، گروه و صنف را به حاشیه رانده و تحت الشعاع خود قرار می‌دهد.

براساس این نگرش تلاش امکان و مطلوبیت هرگونه تلاش برای شکل‌بخشی به هویت‌های فراملی و ایجاد جامعه بین‌الملل امری بیهوده و ناشدنی است. همچنین از آنجا که ارکان و مؤلفه‌های سازنده تمامی دولت‌های مدرن یکسان است، هویت ملی تمامی بازیگران نیز یکسان و پیونده خورده با منفعت ملی آنان با تعریفی مادی‌گرایانه تفسیر می‌شود و از آنجا که حفظ و بقای این جامعه سیاسی اعلا، از

اولویت برخوردار است، تمامی تلاش‌ها معطوف امنیت و بقای آن شده و قدرت نظامی مهم‌ترین دغدغه این رویکرد می‌شود؛ به گونه‌ای که کلیه معیارهای اخلاقی در سیاستگذاری و تصمیم‌گیری براساس معیار اخلاقی برتر که کسب، حفظ و گسترش قدرت، بقا و امنیت کشور است تفسیر و توجیه می‌شود. به سادگی می‌توان دریافت که چنین نگرشی که حتی قادر نیست جایگاه فرهنگ‌ها، ایده‌ها و انگاره‌ها در شکل‌گیری هویت ملی را مورد توجه قرار دهد، بطور مسلم نقش اهداف و غایات ملی در ساخت هویت ملی، منافع ملی و سیاست‌ها و اقدامات را نادیده خواهد گرفت.

۲) نگاه پساساختارگرایانه به هویت: این دیدگاه هویت را تنها در بافت فرایند غیریت‌سازی و واسازی از دیگران تفسیر می‌کند. در این نگرش آنچه هویت دولت را می‌سازد، تمایزات گفتمان سیاسی است. هویت دولت در گفتمان و از طریق گفتمان ساخته می‌شود و به خودی خود از هیچ واقعیت مستقلی برخوردار نیست؛ بلکه فراتر، تمامی معانی، اندیشه‌ها، رویه‌ها، نظریه‌ها و فرایندهای اجتماعی، وحدت و هویت خود را به وسیله فرایند حذف و طرد، بیگانه‌سازی و غیریت‌سازی به دست می‌آورند. یعنی شیوه‌ای که یک گفتمان برای تفسیر پدیده‌ها به صورت سیاسی برمی‌سازد (Bartelson, 1997: 313). در این نگاه، گفتمان حاکم بر روابط بین‌الملل حاصل غلبه یافتن و برتری گفتمان سیاسی ناسیونالیسم اروپایی در قرون گذشته است که باعث شده تا دولت مدرن در معنای کنونی آن به‌عنوان بهترین و مناسب‌ترین شیوه رفتاری جامعه سیاسی نسبت به سایر اشکال زندگی سیاسی شناخته شود. مرزهای ملی رویه‌ای برای جداسازی و غیریت‌سازی، و جلوه بارز این گفتمان است که تهدید و امنیت را تفسیری خاص بخشیده است. هویت دولت نه امری است که در ذات و جوهره این پدیده نهفته باشد و نه برساخته تجارب است، بلکه ثمره شیوه و نگرش بیان و تفسیر ما از پدیده‌های سیاسی است. نگاه پساساختارگرایانه، بر این باور است که هویت‌ها از طریق زبان ساخته و پرداخته می‌شود و خود را در روابط اجتماعی و ساختارهای قدرت نمایان می‌سازد. آنان هویت را امری می‌دانند که با برجسته‌سازی و یا ساختن تمایزات به خطر و تهدید، وجود عینی می‌بخشد. بر این اساس خطر و تهدید براساس نوع تفسیری است که

توسط گفتمان مسلط پدید آمده است. این نوع نگاه باعث می‌شود که سیاست خارجی را نیز به معنای رویه‌های تعیین خودی از غیر، و مرزبندی میان داخل و خارج تفسیر کرده که با ساخت مرزهای میان دولت‌ها و رواج آن، وجود تهدید و خطر را عینیت بخشیده است. نکته قابل توجه آن است که هرچند این دیدگاه هدف از شکل‌گیری گفتمان‌ها را سیطره گفتمانی ترسیم کرده و از این جهت به نقش‌های و هدف توجه می‌نماید، لیکن هدف را در تمامی موارد سیطره و سلطه دانسته و با ثابت انگاشتن آن، از مطالعه تاثیر تنوع اهداف در شکل‌گیری هویت‌های متمایز و تاثیر آن بر رفتار دولت‌ها غفلت می‌ورزد.

۳) نگاه سازه‌انگارانه به هویت: این نگرش هویت را امری برساخته از ساختارهای مادی، معنایی و بین‌الذهانی می‌داند که به صورت اجتماعی شکل یافته است. در این نگاه محیطی که کنشگران در آن بسر می‌برند خصلت فرهنگی و هنجاری دارد؛ به گونه‌ای که پیش و بیش از آنکه بر رفتار کنشگران و دولت‌ها تاثیرگذارد، بر تعریف و باوری که آنان از خود دارند کارساز است. هویت واحدها و کنشگران امری ثابت، پیشا اجتماعی و یکسان نیست، بلکه امری رابطه‌ای است که در فرایند تعاملات اجتماعی کنشگران و مشارکت آنان در روندهای بین‌الذهانی شکل گرفته، تحول یافته و تکامل می‌یابد. از این رو هویت دولت‌ها متفاوت، متحول و همچنین متأثر از یکدیگر و در کنش و واکنش با متغیرهای محیطی است که در آن تعامل می‌نمایند و همین امر نیز باعث می‌شود که علی‌رغم آنکه متفاوت باشند، کاملاً جدا و بیگانه از همدیگر نبوده و امکان هم‌زبانی و تعامل و تأثیر از یکدیگر میان آنان وجود داشته باشد. با این وجود، سازه‌انگاران برخلاف پساساختارگرایان، دامنه تحول و دگرگونی در هویت را دارای حدودی می‌دانند. در نگاه آنان، ساختارهای اجتماعی تکون یافته، که کنشگران در آن خود و فعالیتشان را تعریف می‌نمایند، واقعیت‌های اجتماعی است که ملاحظات خاصی را ایجاد می‌نماید. ساختار در نگاه سازه‌انگاران نه تنها صبغه مادی بلکه تعریفی انگاره‌ای داشته و شامل ارزش‌ها و بنیان‌های فرهنگی می‌شود. بر این اساس، هویت‌ها و انتظارات از طریق روندهای تعاملی تکراری و تثبیت شده، شکل خاص یافته، به گونه‌ای که به سادگی قادر به تغییر ماهیت خود نیستند (Zehfuss, 2001: 318). افزون بر آن، عوامل

غیراجتماعی و فیزیکی تاثیرگذار بر شکل‌گیری هویتی مانند عوامل قومی، زبان و یا جغرافیای خاص، در مقابل تحول مقاومت می‌ورزند. با این وجود کلیه این عوامل می‌توانند در شرایط متفاوت منجر به شکل‌گیری نوع متمایزی از هویت شوند. به تعبیر ونت: «هویت ممکن است در مقابل تغییر مقاومت نماید و یا به دشواری تغییر کند، اما هویت‌ها در دل سنگ‌ها حک نشده‌اند».

این تفاوت نگرش میان سازه‌انگاران و نئورئالیست‌ها از زاویه‌ای دیگر نیز مشهود است. نگاه رئالیستی بر این باور است که مرزهای سرزمینی با مرزهای هویتی و منفعتی یکسان است؛ بدین معنا که بعد از گذار از مرز، برداشت از خود و منفعت به کلی متوقف می‌شود. افزون بر آن همچنانکه هویت دولت‌ها را خودمحور فرض نموده و نسبت به تاثیر جامعه‌پذیری در ساخت هویت امعان نظر ندارد. به دیگر سخن، هویت را متأثر از منفعت دانسته و منفعت را نیز منحصر با منطق عقل‌گرایی سودانگار تفسیر می‌نماید. این نحوه نگرش، باعث می‌شود تا نقش بینش‌ها، ارزش‌ها و هنجارها، در شکل‌بخشی هویت و تعریف منافع ملی نادیده انگاشته شده و صرفاً در رفتار، آن هم به صورت کم‌رنگی که در چهارچوب منطق منفعت‌طلبانه مادی عقل‌گرایی سودانگار مطرح است، محصور شود. در مقابل، سازه‌انگاران بر این باورند که معنای اجتماعی مرزهای سرزمینی می‌تواند متفاوت و متمایز باشد. آنان می‌پذیرند که در معنای مدرن از دولت، دولت‌ها دارای نیازهای پایه‌ای هستند که براساس آن مرزهای ادراکی آنان با مرزهای سرزمینی گره خورده و پیوند می‌یابد و در نتیجه هویت و منفعت متمایز و خاص ملی شکل می‌گیرد. لیکن دیوارهای برون‌گذارانه و غیریت‌سازی که سرشت سرزمینی دولت بنا می‌نهند، آنقدر بلند و دست‌نیافتنی نیست که مانع از گسترش فهم دولت‌ها از خود به گونه‌ای شود که امکان شمول سایر دولت‌ها را نداشته و به هیچ‌وجه نتوانند منافع و هویت خود را به شکل و شمابیلی جمعی‌تر تعریف نمایند. از این منظر، هرچند دولت‌ها به تمایز خود حساسند لیکن در منطقه ادراکی^۱ که با سایر دولت‌ها دارند، امکان ترسیم اهداف مشترک و عمل جمعی را قادرند فراهم سازند. همچنانکه توان



گسترش یا ضیق این منطقه ادراکی و فهم از یکدیگر را در برساخت فهم اجتماعی از خود و دیگران دارا می‌باشند (ونت، ۱۳۸۴: ۳۰۸). ونت نگاهی قابل توجه به تمایز سازه‌انگاری و رئالیستی از این منظر دارد. وی بر این باور است که منطق رئالیستی والتز «برخلاف برداشتی پرمایه از جامعه‌پذیری که هنجارها را موثر بر هویت‌ها و منافع تلقی می‌کند، به مانند خردگرایان، برداشتی کم‌مایه ارائه می‌کند که براساس آن هنجارها تنها بر رفتار اثر می‌گذارند» (ونت، ۱۳۸۴: ۴۶۴). چنین منطقی هرچند ساختارگرا هم باشد، لیکن با تمرکز صرف بر عوامل مادی و سرکوب ابعاد اجتماعی از یک‌سو و بینش‌ها و ارزش‌ها از سوی دیگر، هم تاثیرات جامعه‌پذیری را جز بر رفتار نمی‌تواند مشاهده کند و هم ساختار منطقی که برخاسته از معیارها و اندیشه‌ها است را نمی‌تواند درک کند. به دیگر سخن جهان‌بینی و ایدئولوژی فرد یا جامعه را نمی‌تواند درک نماید. او سپس توجه خود را معطوف به ریشه این مسئله نموده و می‌نویسد: «استعاره‌های مسلط در کتاب والتز، اقتصادی هستند و نه جامعه‌شناختی و یکی از مشخصات اقتصاد این است که کارگزاران را در فرایند اجتماعی مسلم می‌انگارد و آن‌ها را در آثار این فرایند تلقی نمی‌کند» (ونت، ۱۳۸۴: ۴۶۵).

با این وجود، نگرش سازه‌انگاران علی‌رغم تاکید بر روندهای بین‌الذهانی، نمی‌تواند عامل پیوند دهنده هویتی را فراتر از اموری چون فرهنگ و ایدئولوژی معرفی نموده و پیوند آن با اهداف و غایات را ترسیم نماید. مولفه‌هایی که خود این اندیشه اذعان دارد که می‌توانند عاملی برای ادراک مولفه‌های منازعه‌جویانه و واگرایی در سطحی دیگر باشند. بر این اساس، این عناصر و مولفه‌ها هرگز قدرت شکل‌بخشی به هویتی فراگیر را واجد نخواهند بود. افزون بر آنکه این سؤال بی‌جواب باقی می‌ماند که چه مولفه‌ها و عناصری از فرهنگ و ایدئولوژی است که هویت‌بخش است؟ و چرا آن عناصر را به‌عنوان عامل هویت معرفی نمی‌کنیم؟ از رهگذر مرور جریان‌های فوق، می‌توان دریافت علی‌رغم آنکه هرکدام از این نگرش‌ها به ابعاد قابل ملاحظه‌ای توجه نموده‌اند، لیکن هیچ‌کدام قادر نیستند از دام علم مدرن خلاصی جسته و نقش غایات و اهداف در برساختگی کنشگر در علوم اجتماعی را مورد توجه قرار دهند.

ه) نقش تکوینی غایت در ساخت منافع ملی: غایتی که کنشگر به عنوان هدف و ایده‌آل خود برمی‌گزیند و معرفت هستی‌شناسانه‌ای که در ورای آن‌گزینش قرار گرفته و منجر به آن انتخاب می‌شود، در چهار بعد بر اقدام و سطح آن تاثیرگذار بوده و آن را چهارچوب خاص قرار می‌دهد: نخست عمق و گستردگی قواعد کنش، دوم ساختار کنشگری، سوم فرایند کنش و چهارم تعیین محدودیت‌های اخلاقی و هنجاری. از سوی دیگر، در یک برساختگی انعکاسی نیز نوع کنش، مقصود و هدفی که برای نیل به آن تلاش می‌نماید را متناسب با خود شکل بخشیده و برمی‌سازد و موجب افتراق میان وجود ذهنی و واقعیت عینی غایت می‌شود. این برساختگی متقابل هم در ساحت تعیین‌بخشی به منطق محاسباتی بازیگر در عرصه روابط بین‌الملل تاثیرگذار بوده و منطق سود و زیان او را متناسب با سطح و گستردگی جهان‌بینی وی شکل می‌بخشد، و هم در معادلات رفتاری وی تاثیرگذار است؛ به گونه‌ای که در ساحت‌های مختلف اعم از تدوین منافع ملی، شکل‌گیری هویت ملی و تعیین نقش ملی و پیامد آن جهت‌گیری‌ها، استراتژی‌ها و اقدامات سیاست خارجی بازیگران در روابط بین‌الملل ایفای نقش می‌نماید.

ن) نقش غایت در ساخت منطق منفعت. صرف‌نظر از معانی مختلفی که از منفعت ارائه شده و مناقشاتی که در مباحث فلسفی پیرامون این واژه رخ داده است، اگر بپذیریم حقیقت منفعت در انظار مختلف عبارتست از رجحان سود به دست آمده در قبال هزینه مصرف شده، در این صورت تشخیص منفعت و تعیین مصادیق آن بر مبنای نوعی محاسبه‌گری و عقلانیت، و تحت تأثیر ملاک‌ها و معیارهای ارزش‌گذاری و در پرتو غایتی است که آدمی و یا اجتماع انسانی برای خود ترسیم نموده است. بر این اساس، برای شناخت رابطه منفعت و غایت یا مآل‌اندیشی، توجه به تفاوت منفعت و لذت ضروری است. لذت‌جویی، حالت خاص روانی، بدون دوراندیشی و دایرمدار مطبوع بودن امری برای انسان است، از این‌رو ادراک آن توسط غریزه و طبیعت صورت پذیرفته، و تنها وضعیت کنونی در آن مورد لحاظ واقع می‌شود. اما منفعت‌طلبی حالت روانی صرف و غریزی محض نیست، بلکه محاسبه‌ای عقلانی، همراه با دوراندیشی و دایرمدار مصلحت‌آدمی است. از این‌رو در محاسبات، علاوه بر زمان حال، وضعیت آینده و اهداف در سطوح مختلف مورد

ملاحظه قرار گرفته و مآل‌اندیشی از ارکان منفعت‌طلبی محسوب می‌شود. بر این اساس میزان دوراندیشی، نحوه نگرش به ابعاد و گستره هستی و در نهایت فراخنای و عمق اهدافی که انتخاب شده، نقشی اساسی در محاسبات عقلانی ایفا می‌نماید، و این واقعیت در پرتو بینش‌ها و ارزش‌های حاکم بر فرد و جامعه شکل می‌گیرد. بیان راسل در بیان تمایز خوب و مفید قابل توجه است. او می‌نویسد: «به چیزی خوب می‌گوییم که فی‌نفسه برای ما ارزش داشته باشد، نه صرفاً به اعتبار آثار آن. ما داروی تلخ را به امید اثرات مطلوب آنها می‌نوشیم، دوا مفید است اما خوب نیست، شراب خوب است ولی مفید نیست» (راسل، ۱۳۵۵: ۶۳). از این‌رو او مفید بودن را با عاقبت‌اندیشی و البته در حد نگرش خود، مرتبط ساخته و می‌نویسد: «مآل‌اندیشی که لازمه‌اش انجام کارهای ناگوار در زمان حال و تحمل رنج آنی بخاطر لذت و خوشی آتی است، یکی از علایم بسیار اساسی رشد مغزی است» (راسل، ۱۳۵۵: ۶۵).

ارتباط مآل‌اندیشی و منفعت‌طلبی این سؤال را پدید می‌آورد که در قضاوت پیرامون سودمندی و غیرسودمند بودن یک عمل چه ملاحظاتی دخیل است؟ در این راستا سه عامل در محاسبات عقلایی و تعیین مصادیق منفعت‌حائز اهمیت است. این سه عامل عبارتند از: موقعیت و منزلت اجتماعی، میزان قدرت و توان، گستره ارزش‌ها و بینش‌ها. مداخلیت هر سه عامل در محاسبات منفعت‌طلبانه انسان برخاسته از مآل‌اندیشی اوست، اما در این میان بینش‌ها و ارزش‌ها هستند که گستره مآل‌اندیشی آدمی را تعیین می‌نمایند. همچنین به علت تعریفی که از موقعیت و منزلت اجتماعی و جهانی فرد و کشور ارائه می‌دهند و به علت تاثیری که بر جنبه‌های ادراکی قدرت می‌گذارند، از اهمیت خاصی برخوردارند.

نوع نگرش عقل به هستی، اعم از عقل فردی یا مکتبی و مجموعه بینش‌ها و ارزش‌های فرد و جامعه است که اهداف و غایات فردی و اجتماعی را شکل بخشیده و معیار ارزش‌گذاری رفتارها، سیاست‌ها و تصمیمات را مشخص ساخته و ملاک قضاوت برای تعیین مصادیق منفعت را تعیین می‌نماید. بر این اساس، بینش‌ها و ارزش‌های جوامع، اهداف کلان ملی را ترسیم می‌نمایند و براساس آن معیارهای قضاوت و ارزش‌گذاری شکل می‌گیرد. هر اندازه بینش‌ها و ارزش‌ها، از عمق و

نگرشی وسیع‌تر نسبت به عالم هستی برخوردار باشند، آرمان‌ها و اهداف ملی ارزنده‌تری تعریف شده و به تبع آن معیارها و ملاک‌های ارزش‌گذاری در محاسبات منفعت‌طلبانه، از سنجیدگی فزون‌تری در تعیین مصادیق منفعت و زیان بهره خواهند برد. به تعبیر وبر: «آنچه مستقیماً بر رفتارهای انسان حاکم است، منافع است نه آرمان‌ها، با این حال تصاویری که آرمان‌ها از جهان می‌آفرینند، غالباً به‌عنوان مکانیسمی جهت تغییر مسیر و تعیین راهی که در آن پویایی منافع، رفتارها را فعال نگه می‌دارد، عمل می‌کنند» (مورگنتا، ۱۳۷۴: ۱۷).

گزیده سخن آنکه تعریف هر اجتماع از منفعت و منطق محاسباتی آن در مقیاس نیل به اهداف ملی ترسیم می‌شود و این اهداف چنان برساخته از بینش‌ها و ارزش‌های جامعه است که هیچ‌گیزی از آن نیست. بر این اساس، طیفی از ملاک‌ها و معیارهای ارزش‌گذاری شکل می‌گیرد که با بینش‌ها و ارزش‌های جامعه در عمق به‌سوی هماهنگی می‌گراید، و هیچ بینشی نمی‌تواند به صرف آنکه دست عقل او از دامن ادراک امور متعالی عاجز است، سایر عقول را به انحصار در عقلانیت خویش فراخوانده و غیر آن را حرکت برخلاف منافع ملی قلمداد نماید. از این رهگذر آشکار می‌شود که هرچند حقیقت منفعت در رجحان سود به‌دست آمده در قبال هزینه مصرف شده است، اما معیارها و قواعد محاسبه و ارزش‌گذاری و قضاوت پیرامون رجحان سود بر هزینه بر اساس غایات و اهداف برگزیده شده و متأثر از بینش‌ها و ارزش‌های افراد و جوامع است.

و) دلالت‌های تبیین غایی در بحث منافع ملی: تاثیرگذاری اهداف و غایات برخاسته از نگرش‌ها و ارزش‌ها بر مفهوم منفعت و منطق ارزش‌گذاری و محاسبه‌ورزی، به تأثیر این مقوله در مفهوم منافع ملی می‌انجامد. بینش‌ها و ارزش‌های هر جامعه باعث شکل‌گیری تلقی اجتماع از زندگی جمعی و تعیین اهداف ملی آنان و در نهایت عامل‌گزینش تصمیمات و اتخاذ رفتارهاست، و این مهم منافع ملی را شکل‌بخشیده، و الگوی حکومتی و حتی الگوی نظام بین‌الملل را تحت‌تاثیر قرار می‌دهد. فالتزگراف و دویرتی بر این باورند که توجه عصر فرارفتارگرایی به نظریه‌های ارزشی باعث شده دانشمندان علوم سیاسی مجبور شوند زندگی خوب و بد را تعریف کنند، و ساختارهای سیاسی متناسبی را طراحی و

معیارهای ارزشی برای انسان آینده ارائه نمایند (دویرتی، ۱۳۷۲: ۴۰). فرانکل از زاویه‌ای دیگر این واقعیت را نگریسته و می‌نویسد: «امروزه صیانت از خود یا حفظ موجودیت را تنها تمامیت ارضی و استقلال سیاسی تعیین نمی‌کند، بلکه ساختار سیاسی، اجتماعی، اقتصادی با در نظر گرفتن عناصر ایدئولوژیک و فرهنگی مشخص کننده موجودیت کشورهاست» (گیبیرنا، ۱۳۷۸: ۱۳۱). منافع ملی و مفهوم منفعت دارای ارکان ذاتی و هسته‌های ثابت است که تخلف از آن موجب تغییر و دگرگونی در ذات آن می‌شود، اما کیفیت این مفاهیم و منطق محاسباتی منفعت متغیر بوده و توسط اندیشه‌ها و ارزش‌ها و نیازهای جامعه و برحسب میزان توان و موقعیت کشور تعریف می‌شود. بر این اساس، منطق حاکم بر محاسبات منافع ملی، همانند سطوح و لایه‌های متفاوت محاسباتی در چهارچوب ایده‌آل‌ها، اهداف کلان و رسالت‌هایی که کشورها برای خود برمی‌گزینند، قابل تجزیه و تحلیل است.

نتیجه‌گیری

تقابل میان تبیین علی و تفهمی، یکی از ابعاد رویارویی در مناظره جاری روابط بین‌الملل به شمار می‌رود. نوشتار حاضر با بیان این سؤال شکل گرفت که آیا در شناخت چرایی رخدادها در علوم اجتماعی و به صورت خاص روابط بین‌الملل، می‌توان نوع دیگری از تبیین را رقم زد به گونه‌ای که ما را در درک مناسب‌تر از پدیده‌ها و رفتارهای این عرصه یاری رساند؟ این مقاله با طرح ایده «تبیین غایی» درصدد برآمد تا نشان دهد که چگونه بنیان علم مدرن با نادیده انگاشتن علت غایی در فهم پدیده‌ها، و ارتباط آن با سایر علل وجود و قوام حوادث و رفتارها، چالشی اساسی در درک پدیده‌های اجتماعی را رقم زده است. ایده اصلی این نوشتار بر این مبنا استوار است که در قلمرو مطالعات روابط بین‌الملل، اهداف و آرمان‌های بازیگران این عرصه نقش تکوینی در ساخت هویت، و منطق محاسبه‌ورزی بازیگران داشته و به تبع آن سطح، گستره و فرایند رفتار آنان را متأثر می‌سازد. شناخت این نقش تکوینی می‌تواند تحولی اساسی در مطالعات این حوزه جهت درک تبیینی از چرایی رفتارها و رخداد پدیده‌های آن ایجاد نماید. تمایز نقش تبیینی رویکرد «تبیین غایی»، از دیگر تحلیل‌ها در این است که رویکرد مذکور تلاش

می‌نماید تا در تبیین موضوعات مسئله‌ساز همچون علل جنگ و منازعه، روش‌های شکل‌گیری همکاری و اتحاد، امنیت و مطالعه ماهیت نظم و نظام بین‌الملل و شناخت رفتار و الگوهای رفتاری سیاست بین‌الملل، تمامی این امور را براساس سطح ایده‌آل‌ها، آرمان‌ها، اهداف و غایات بازیگران فهم و تبیین نماید. براساس این نگرش، نوع و سطح غایت نهایی و ایده‌آل‌هایی که جوامع انسانی برای زندگی اجتماعی خود برمی‌گزینند و نام اهداف ملی بر آن می‌نهند، در سمت و سوی بخشیدن به سیاست‌ها و رفتار آنان بسوی منازعه و یا همکاری نقشی بسزا داشته، و افزون بر آن، سطح، گستره و نوع منازعه یا اتحاد را تعیین می‌کند. به عبارت دیگر، جوامع دارای غایات و آرمان‌های متفاوتی است که مسیر حیات اجتماعی و نوع کنش آنان را مشخص می‌سازد. سنخ این آرمان‌ها در ایجاد رفتارهای منازعه‌جویانه و یا همکاری‌طلبانه کشورها نسبت به سایر جوامع نقش علی دارد و با درک این نقش می‌توان رخداد پدیده‌های این عرصه را تبیین نمود.

این رویکرد، نقش تبیینی غایت را با توجه به نقش تکوینی و سازنده آن مورد توجه قرار می‌دهد. براساس این نگرش، اهداف و آرمان‌های ملی یا فراملی دولت‌ها و سایر بازیگران عرصه بین‌الملل سه نوع نقش تکوینی ایفا می‌نمایند که با شناخت آن می‌توان رفتارها و اقدامات آنان را مورد تحلیل قرارداد: نخست؛ بر ساختگی هویت ملی بازیگران بین‌المللی، بدین معنا که گستره و عمق اهداف کشورها باعث می‌شود تا سطح ایده دولت و جنبه‌های ادراکی و گرایشی هویت ملی بازیگران متناسب با اهداف آنان شکل گیرد و این به نوبه خود بر سطح و شکل سیاست‌ها و اقدامات بازیگران تاثیرگذار است. دوم؛ بر ساختگی رفتار و اقدام بازیگران؛ بدین معنا که اهداف با تاثیرگذاری بر منطق محاسباتی و معادلات رفتاری کشورها از چهار بعد بر اقدام و سطح رفتار آنان تاثیرگذار بوده و آن را چهارچوب خاص می‌بخشد: نخست عمق و گستردگی قواعد کنش، دوم ساختار کنشگری، سوم فرایند کنش و چهارم تعیین محدودیت‌های اخلاقی و هنجاری و سوم؛ شکل بخشی به ساختارهای سلطه‌گر یا رهایی‌بخش.

در تحلیل علل منازعه و همکاری نیز تبیین غایی با این باور که برای درک رفتار بازیگران عرصه بین‌الملل، شناخت چرایی پدیده‌ها و تبیین الگوی رفتاری



اقدامات در این عرصه، فهم رابطه علت غایی و علت فاعلی، و تعامل یا برسازندگی متقابل، و کنش و واکنش و تاثیر و تاثر آن دو بر یکدیگر حائز اهمیت است، وجه تبیینی خود از پدیده‌های بین‌المللی را با بهره‌گیری از پیوند میان سیاست، استراتژی و اقدام با اهداف ملی ارائه دهد.

روش تحلیلی مبتنی بر تبیین غایی، برخلاف رویکرد غالب که اساسا در فهم رفتار بازیگران، صرفا معطوف به فرایندها بوده و به ماهیت منفعت، هویت و ایده دولت توجهی نمی‌کند و در شناخت رفتار نیز به پیوند رفتار با غایت عنایتی نمی‌ورزد، و برخلاف جریان سازه‌انگاری که هرچند به ماهیت منفعت و هویت دولت و نحوه برساخت آن توجه می‌نماید، لیکن از پیوند این دو مقوله با غایات و اهداف ملی بازیگران و پیامد آن شناخت مناسب‌تر رفتار آنان غفلت ورزیده و صرفا به عوامل فرهنگی محیطی و یا مولفه‌های انگاره‌ای و ادراکی بین‌الذهانی تاکید می‌نماید، سعی دارد برای درک رفتار بازیگران، علاوه بر فهم ماهیت منفعت و هویت، وجه تبیینی خود را بر شناخت این دو مقوله از طریق پیوند آن دو با سطح و نوع اهداف ملی بازیگران در قلمرو مطالعات سیاست خارجی و اهداف قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای در قلمرو مطالعات سیاست بین‌الملل بنا نهد. براساس این نوع تبیین، تقلیل علت پدیده‌ای چون جنگ و صلح به یک عامل نمی‌تواند توضیح دهنده صورت‌های متنوع از منازعه باشد.

براساس این تحلیل، منطق رفتاری بازیگری که اهداف او براساس کسب قدرت یا منفعت مادی ترسیم شده، با کنشگری که آرمان خود را تحقق عدالت در جهان، کمک به ملل مستضعف و محروم، کمک به جنبش‌های رهایی‌بخش، و رفع استعمار و سلطه می‌داند، متمایز شکل یافته و به گونه‌ای متفاوت وارد جنگ و یا همکاری می‌شوند، و یا سایر بازیگران را به دوست، رقیب و خصم تقسیم می‌نمایند و اساسا برداشت‌هایی متفاوت از عرصه تعاملات بین‌الملل دارند.

یادداشت‌ها

۱. به تعبیر کارل فوگت (۱۸۱۷-۱۸۹۵م)، استاد جانورشناسی دانشگاه گیسن می‌نویسد: مغز همان‌گونه اندیشه را در خود نهفته دارد که جگر صفرا را (دورانت، ۱۳۸۵، ص ۱۸).
۲. دقیقاً آنچه والتز نام قانون بر آن گذاشته و زنه‌ار می‌دهد که مبدا میان نظریه و قانون تفکیک قائل نشده و نظریه را به قانون تقلیل بخشند (Waltz, 16: 1979).
۳. با بیان فوق شاید بتوان اظهار داشت که والتز نیز که میان قانون و نظریه تفکیک می‌گذارد، مرادش از قانون، تبیین علی و مقصودش از نظریه و تبیین، تبیین غایی است.
۴. او همچنین معتقد است دولت بدون سرزمین ممکن است به حیات خویش ادامه دهد - مانند حکومت‌های در تبعید که از حمایت داخلی و بین‌المللی گسترده برخوردارند، و یا همچون ارمنی‌ها، فلسطینی‌ها، و بسیاری ملل آواره که ایده دولت را در بین خود زنده نگاه داشته‌اند (بوزان، ۱۳۷۸، ص ۸۰).





منابع

الف) فارسی

- ابراهیمی دینانی، غلامحسین. ۱۳۶۲. *قواعد کلی فلسفی*، تهران: انجمن فلسفه و حکمت. بردون، گیبیرنا ای. ماریا مونتیترات. ۱۳۷۸. *مکاتب ناسیونالیسم: ناسیونالیسم و دولت - ملت در قرن بیستم*، ترجمه امیر مسعود اجتهادی، تهران: موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- بوزان، باری. ۱۳۷۸. *مردم، دولت‌ها و هراس*، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- دورانت، ویلیام جیمز. ۱۳۸۵. *لذات فلسفه*، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- دویرتی، جیمز و رابرت فالتزگراف. ۱۳۷۲. *نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل*، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: قومس.
- راسل، برتراند. ۱۳۵۵. *اخلاق و سیاست در جامعه*، ترجمه محمود حیدریان، تهران: بابک. الطباطبایی، السید محمدحسین. ۱۳۶۷. *نهایه‌الحکمه*، علق علیه محمد تقی المصباح الیزدی، قم: انتشارات الزهراء.
- مصباح یزدی، محمد تقی. ۱۳۶۵. *آموزش فلسفه*، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی. مطهری، مرتضی. بی تا. *خلاصه شرح منظومه*، تهران: انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی. ۱۳۶۹. *درس‌های الهیات شفا*، انتشارات حکمت، تهران.
- مورگنتا، هانس. جی. ۱۳۷۴. *سیاست میان ملت‌ها*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل. ونت، الکساندر. ۱۳۸۴. *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- وینسنت، اندرو. ۱۳۷۱. *نظریه‌های دولت*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشرنی.

ب) انگلیسی

- Bartelson, Jens. 1997. Seconded Natures: Is the State Identical with Itself, *European Journal of International Relation*, Vol. 4, No. 3.
- Stears, Jill, Lloyd Pettiford. 2001. *International Relntions: Perspectives*

and Themes, Toronto: Longman.

Waltz, Kenneth N. 1979. **Theory of International Politics**, Reading, Massachusetts: Addison-Wesley, publishing.

Zehfuss, Maja. 2001. Constructivism and Identity: A Dangerous Liaison, **European Journal International Relations**, Vol. 7, No. 3.



